۲۰
پانچ شد
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات
شماره ثبت: ۳۳۳۲۴
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵ ن / ت ف ۱۳۲۱
سرشناسه: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
عنوان قراردادی: [نهج البلاغه. فارسی. برگزیده]
عنوان: دستور حکومت
کاتب: مصطفی بن محمد نجم آبادی تاریخ کتابت:
محل نشر: تهران ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۲۱ ق
صفحه شمار: ۸۴ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی و عربی ابعاد: ۲۱ X ۱۴ نوع خط: نستعلیق و نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات: نامعلوم تاریخ ثبت:
یادداشتها: ۱. این کتاب ترجمه عهدنامه مالک اشتر نخعی است که از نامه های معروف حضرت امیرالمومنین (ع) درباره روش حکومت
موضوع(ها): ۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - سیاست و حکومت ۲. اسلام و دولت
شناسه(های) افزوده: ب. نجم آبادی، مصطفی بن محمد، کاتب.
الف. هنووغی، محمدحسین بن محمدمهدی، ۱۲۵۵ - ۱۳۳۵ ق.، مترجم. ج. عنوان
فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۸

۱۳۲۱
سنه

مالک اشتر

اداره مخطوطات

نام کتاب دستور حکومت
مؤلف محمد حسین بن محمد مهدی فروغی
موضوع علی ابن ابی طالب (ع) زبان فارسی
سال چاپ ۱۳۲۱ ق محل چاپ
کاتب مصطفی محمد
طول ۲۱ عرض ۱٤ شماره صفحه ها ۸٤
شماره عمومی ۳۳۳۲٤ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری تاریخ
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات

سنة ۱۳۲۱

هوا[illegible]ی

دستور حکومت

بفرمایش جناب مستطاب اجلّ اکرم رفیع الشّان افخم

علاء الملک میرزا محمود خان طباطبائی تبریزی

دام عُلاه بحلیهٔ طبع محلّی گردید

نگارش ذکاء الملک میرزا محمد حسین خان

متخلص بفروغی

سنهٔ ۱۳۲۱

دستور حکومت

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و سپاس بار خدا را عز اسمه و جل ذکره که بعدل و داد حاکم و محکوم را فرمان داد و بنای آرایش و آسایش بلاد و عباد را بر نصفت و انصاف نهاد و درود و ثنا بر سید انبیا و سند اصفیا خواجه کاینات و اشرف موجودات رسول اکرم محمد محمود صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان بزرگوار او که بر سماء کرامت اند و سحاب رحمت فروزندگان سپهر عظمت تابندگان با حشمت و رفعت

ما رنحت عذبات البان ریح صبا　　واطرب العیس حادی العیس من نغم

وبعد چون جناب مستطاب اجل اکرم عدالت شعار افخم علاء الملک میرزا محمود خان طباطبائی تبریزی دام علاه از سفارت کبرای اسلامبول مراجعت کرده از پایهٔ سریر اعلای شاهنشاه جمجاه ابو النصر مظفر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه منشور حکومت ایالت با فسحت کرمان یافت و بمقر حکمرانی شتافت خاطر عاطرش در این کار خطیر خوض نمود و در این شغل شاغل معان نظر فرمود دانست مهام مملکت داری و رعیت پروری کاری سرسری نیست بلکه موقوف بهزار گونه معرفت و بصیرت و کاردانی است و این خیال بلند و مطلب عمده در محضر مینو منظرش موضوعیت بهم رسانیده گاهگاه از این در و رهگذر سخنی میگفت و صاحبان علم و فطانت میشنیدند تا محاورات شریفه داعی شد که جناب شیخ احمد ادیب از فضلای بزرگ آن سامان نامهٔ ریحان شمامهٔ حضرت یعسوب الدین و امام المتقین علی علیه السلام را که برای دستور العمل حکومت مصر خطاب بمالک اشتر از قلم معجز رقم ید اللهی

شرف صدور یافته ترجمه کرده بآن خجسته محضر فرستاد و عالی دانا را
بآن لآلی گفتار گوهرنثار سرمشق داد و البته آب کوثر در مزاج تشنه محرور
زایدالوصف اثر دارد و از مطلوب بطالب آنچه میرسد میبوسد و بر چشم
سر میگذارد و همه پس میداند که جناب مستطاب معظم یعنی علاء الملک دام
افضاله از خانواده فضل و علم و سلاله دانش و بینش است از این رو طبیعت
مأنوس بفضایل و معالی با آن ترجمه عالی انسی بکمال گرفت و کتاب مسطور را
حرز جان نمود تا حضرتش را عود بدار الخلافه نصیب آمد و در این کرسی
حشمت خیالی خوشش بخاطرش خطور کرد و بر آن شد که مضامین آن دستور
العمل حکومت و فرمان را طبع و منتشر نماید مگر عموم حکمرانان ممالک محروسه
و کارگذاران دولت علیه از لآلی اندرز و پند و دراری نصایح سودمند
سلطان اولیا و سالار اتقیا صلوات الله علیه بهره برند و طباع مستعد
از آن دقایق حقایق که جامع خیر دنیا و آخرت و وسیله سلامت و

سعادت است مستفید گردند و ملازمان آن امیر نحریر میدانستند که چند
سال پیش آن نامه نامی بانشای گرامی مرحوم آقا محمد ابراهیم بدایع نگار
معروف بنواب طاب ثراه ترجمه شده و آن نویسنده بارع از متین‌ترین
عصر چون چشم بر سر بود جز اینکه برای فهم عامه ذوق سلیم و سلیقه مستقیم
عبارتی آسانتر تقاضا و طلب مینمود و فاضل کرمانی بصافی و روانی چیزی
نوشته و در ترجمه بفصاحت و بلاغت مقید نگشته یعنی بلفظ چندان نظر
نکرده اگرچه گوهر معنی را پاک و پاکیزه آورده پس بقصد میانه روی
و اقتصاد و احتراز از کم و زیاد زمام اختیار آن نگارش اعلی و گذارش
اسنی را بدست خالی این بی بضاعت بنده جانی محمد حسین اصفهانی ملقب
به ذکاء الملک و متخلص بفروغی وفقه الله تعالی لطلب مرضاته دادند
تا بین بین راهی بپیمایم و صعب را سهل نمایم چنانکه رونق اصلی بماند و خوانند
آن را مشکل نداند و من بنده که با فکر فاتر و خیال قاصر کاری کردم و

از آن حدیقهٔ انیقه برگ سبزی چند بویا و ارجمند آوردم که برای صاحبان
مشام کار سنبل و گل نماید و انجمن معارف را بیاراید و ذکر جمیل جناب
مستطاب اجل افخم عالی علاء الملک دامت عوارفه در این اوراق
خلود بپاید و مقدمهٔ قبل از شروع در اول قرار دادم تا آن گفته
ابد اساس بنظر نیاید و بدستور العمل جناب مستطاب معظم دام فضائله
نخست این مقدمه و ترجمه نگاشته میشود و بعد عین نامهٔ همایون تا اسباب
هرگونه افاضت گردد و فیض و فایدت آن بکمال باشد و از آنجا که این کتاب
مستطاب دستور العمل صحیح حکمرانی است بل اصل اصیل جهانبانی و
مشتمل بر قواعد کلیهٔ ریاست و قوانین مفیدهٔ سیاست روا است
که آن را (دستور حکومت) خوانیم و کلیات حکمت دانیم
و ماههای سال هزار و سیصد و بیست و یک (۱۳۲۱) هجری بود
که در کسب این سعادت توفیق یاری نمود

(مقدمه)

چون در ماه ذی الحجهٔ سال سی و پنجم از هجرت پیغمبر امجد محمود احمد محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان در گذشت بزرگان اسلام بخلافت
صهر و ابن عم سید انام امیر مؤمنان و مولای متقیان علی بن ابیطالب
علیه السلام یکدل شدند و با آن حضرت بیعت کردند و در این وقت محمد
بن حذیفه حکومت مصر داشت امیر المؤمنین علی سلام الله علیه این
حاکم را مانند سایر حکام ولایات و ایالات معزول نمود و قیس بن سعد
انصاری را بجای وی منصوب فرمود و قیس مردی با کفایت و حزم
و صاحب رأی اصیل بود چون مصر بشام نزدیک است معاویه را
قرب جوار قیس خوش نیامد و ترسید که حضرت امیر المؤمنین امور
عراق را منظم فرماید و قیس بن سعد کار مصر را مرتب نماید او در میانه
بی رونق و جلوه بماند بعلاوه که بملک مصر نظر داشت و تخم تملک آنرا

در مزرع خاطر میکاشت پس در این بین قیس معزول شد و حکمرانی مصر را بمحمّد بن ابی بکر دادند

در حکومت محمّد بن ابی بکر امور مصر بواسطهٔ دسایس معاویه مختلّ شد و جمعی بطلب خون عثمان برخاستند حضرت امیرالمؤمنین ع چون از وضع باخبر گشتند فرمودند حکمرانی مصر یکی از دو نفر را شاید یا قیس بن سعد که اورا معزول کردیم دوباره باید منصوب و روانهٔ آن صوب شود یا مالک بن حارث نخعی (معروف بمالک اشتر) بآن مملکت رود و این کار بسازد

چون قیس بن سعد میلی باین حکمرانی نداشت حضرت امیرالمؤمنین ع اورا در شغل خود باقی گذاشت و مالک اشتر را که در نصیبین بود طلبیده مأمور ان امر خطیر نمود و او راه مصر پیش گرفت و حضرت امام همام نامهٔ یا عهدی مشتمل بر حقایق دادگستری و دقایق رعیت پروری و رسوم مملکت داری و آداب لشکرکشی مرقوم فرموده از پشت سر مالک فرستادند تا بآن

دستورعمل نماید و آن خطبه را بجاحل آن مضامین و محصول نصایح دینشین بیاراید معاویه که شهامت و شجاعت و کاردانی مالک را میدانست این خبر شنیده مجدّداً مضطرب گشت چه تمام امیدواری او بمصر بود و بیش از هر چیز تسخیر آن ملک و قلمرو فرعون را آرزو مینمود

ابن ابی سفیان برای دفع مالک و حصول امل خود حیله اندیشیده شهری در سه منزلی مصر بود و قلزم نام داشت مباشر خراج آنشهر را نزد خویش خواند و باو گفت اگر خیال مرا از طرف مالک آسوده کنی تا زنده باشی و من در حیات باشم مالیات قلزم را از تو نگیرم آن مرد معاویه را اطمینان داده رفت و در قلزم نشست مالک اشتر از عراق حرکت کرده چون بقلزم رسید مباشر امور خراج از او پذیرائی نموده در مهمانی غذای عسلی مسموم بمالک خورانید و آن دلیر صاحب شمشیر پیش از آنکه نامه و عهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام را زیارت کند بجنایت جانی بدرود زندگانی

گفت (در سال سی و هشتم هجرت) امّا آن نامه ماند و دستورالعمل حکمرانان
عادل جهان گشت و در شرف و رفعت از نه کرسی آسمان گذشت

معاویه باهل شام میگفت علی اشتر را بحکومت مصر فرستاده دعا کنید که
خدا شرّ او را از سر شما رفع کند مردم شام همه روزه دعا میکردند چون
خبر مرگ مالک بمعاویه رسید بر منبر رفته خطبه خواند و گفت علی را دو دست
راست بود (یکی عمّار یاسر دیگری مالک اشتر) آن در وقعهٔ صفّین
بریده شد و این امروز و ارباب خبر میدانند که عمّار در جنگ صفّین شهید شده
لکن مسموم شدن مالک و محل آن چندان معروف نیست یعنی عموماً نمیدانند
لهذا در اینجا بذکر و تعیین آن پرداختیم که موّرث مزید فایدت و معرفت گردد

باری چون امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدند کار مالک بنهج مذکور گذشته
سخت متأثر گشته فرمودند (مالک و ما مالک و هل موجود مثل ذلک لو کان
من حدید لکان قیداً و لو کان من حجر لکان صلداً علی مثله فلتبک البواکی)

یعنی مالک و آیا کسی هست که مثل مالک باشد اگر از آهن بود حکم زنجیر داشت و
اگر از سنگ بود کار صخرهٔ صمّا مینمود بر مثل او مردی باید زنان نوحه گر نوحه
سرائی کنند

باری تمام همّ و خیال معاویه تملّک ملک مصر بود بنابراین عمرو بن
العاص را حکمران آن مملکت نمود و گفت تا زنده این سرزمین تو راست و عمرو
با لشکری جرّار بمصر آمد و دعاة عثمانیه دور او جمع شدند و محمّد بن ابی بکر
لشکری تجهیز نموده با عمرو مصاف داده عساکر عمرو غلبه کردند و
لشکریان محمد بن ابی بکر متفرق گشتند و خود گریخته در خرابه پنهان شد عمرو
بن العاص معاویه بن حُدَیج سکونی را بطلب او فرستاد معاویه بن
حُدَیج محمد بن ابی بکر را گرفته بکشت و جسد او را در جیفهٔ حماری گذاشته بسوزانیدند
و مملکت مصر معاویه را مسلّم گشت سنه سی و هشت (۳۸) هجری
حالا آنچه داریم بعین نامه و عهد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

ترجمهٔ عهدنامهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام

این فرمانی است از بندهٔ خدا علی که امیر مؤمنان است و امر میکند بآن مالک بن حارث اشتر را و عهدی است که چون مالک را والی مصر مینماید او را متعهد بدان میفرماید تا بقانون و دستور عهد و فرمان خراج آن دیار بستاند با دشمن جهاد کند باصلاح حال و خیال مردم بپردازد بلاد آن مملکت را آباد سازد و باو فرمان میدهد که تقوی را شعار کرده از خدا بترسد طاعت و فرمانبرداری حق جل و علا را بر هر کار مقدم دارد آنچه را در کتاب کریم یعنی قرآن مجید از فرایض و سنن فرموده پیروی نماید و احدی سعادتمند نشود مگر به پیروی آن اوامر و بدبخت نگردد جز بانکار و متروک داشتن آن

دیگر بمالک امر میفرماید که خدای سبحانه و تعالی را بدست و دل

وزبان یاری دهد چه بار پروردگار عز اسمه ضامن شده که یاری و یاری کننده خود باشد و ارجمند کند آنرا که حق را ارجمند مینماید نیز حکم میکند که بر هوی و میل و شهوات خود غلبه نماید و در هنگام سرکشیهای نفس اماره عنان آنرا بکشد و جلو او را بگیرد چه نفس انسان را ببدی امر میکند و از شر او آسوده نباشد مگر کسی که خدای رحمن باو ترحم فرماید

پس بدان ای مالک که من ترا بشهرهائی فرستادم که پیش از تو از والیان خود عدل و ظلم دیده و نیک و بد بر آنها وارد آمده و مردم همانطور در کارهای تو نظر میکنند که تو در کار ولاة قبل از خود نظر میکنی و در بارهٔ تو همان میگویند که تو در بارهٔ ایشان میگوئی و از حرفها که خدا در بارهٔ مردم بدهن بندگان خود جاری میکند میتوان پی بحال نیکوکاران برد و آنها را شناخت

پس باید بهترین اندوخته های تو کردار شایسته باشد و در هر حال عنان نفس را بدست گیر و مالک آن باش و هر چیز که برای تو حلال نباشد آنرا

از خود مضایقه کن و این بخیلی در باره نفس خواه او را خوش آید یا ناخوش نماید
انصاف است و عدل آنرا روا دارد و حس مهر و محبت رعایا را در دل
خود بیدار کن و طبیعت را بملاطفت با خلایق وادار نما و مبادا نسبت به
بندگان خدا مانند جانور درنده باشی و خوردن ایشان را غنیمت شماری
و بدانکه خلق دو صنف اند برادر دینی تو باشند یا اشخاصی که در خلقت همان
حال تو را دارند یعنی مستعد لغزش اند چیزها عارض مردم میشود و آنها را
عمداً و سهواً بخطا و خلاف وامیدارد و شایسته شأن تست که از گناه گنهکار
درگذری و بدی بدکار را اغماض کنی همانطور که تو هم میخواهی خدا تو را بیامرزد
و از سر تقصیرهای تو درگذرد و چنانکه تو بر آنها برتری داری آنکه تو را والی
مصر کرده بر تو برتری دارد و خدا بالاتر از آن است که تو را این ولایت داده
و خواسته است که تو کار شتی از خلق را بسازی و مهمات ایشان را کفایت کنی
و همین را اسباب آزمایش تو قرار داده در این صورت کاری نکنی

که با خالق

که با خالق خصمی کرده باشی چه تو را آن تاب و توانائی نیست که بتوانی زیر بار
خشم و غضب الهی روی یا از رحمت و عفو او بی نیاز شوی و هرگز از گذشت
کردن پشیمان مشو و بکیفر و جزا دادن شادی منما و از شتاب بگذر و در قهر
تندی و پیش دستی را بگذار و مگو من مأمور قاهرم و آمر مطاعم و ناچار باید
مطیع من باشند و بدانکه این خیال ناشی از عجب و تکبر است و اسباب فساد
و خرابی دل و مایه ضعف و نقص دین و نزدیک شدن بتغییر و زوال نعمتهای
خداوند و هر وقت این حکمرانی و تسلط و استیلا در دماغ تو بیضه کبر و نخوت
گذاشت یا در مزرع سینه تخم عجب و غرور کاشت نظر بعظمت سلطنت خدا
و آن عزت و کبریا کن و ببین چقدر والاتر و بالاتر از تو است و چطور بر تو
دست دارد و حال آنکه تو خود بر نفس خویش آن دست و آن قدرت نداری
همین ملاحظه و تعقل تو را آرام میکند و از سرکشی و پندار می اندازد از تندی
تو میکاهد باد مشک خالی میشود ورم میرود و عقل رفته بجای خود
برمیگردد

برمیگردد ونکند که در بزرگی با خدا اظهار همتائی نمائی و در بزرگواری
خویش را شبیه باو سازی و بدانکه حضرت عزت جل ذکره گردنکشان را خوار
میسازد و باهانت متکبران میپردازد انصاف ده حق سبحانه تعالی را
باطاعت او و انصاف خلق را نیز از خویش و خویشاوند و غیر و دوست
و رعایا بده و اگر جز این کنی ستمگار باشی و کسی که بر بندگان خدا ستم روا
دارد پروردگار عالم خصم او باشد و کسی که خدا با او مخاصمه نماید حجت ویرا
باطل میسازد و بدکاری چنین با حق در جدال است تا آنکه ریشهٔ گناه را
از دل خود بیرون آرد و توبه کند و هیچ چیز برای تغییر نعمت و تعجیل نقمت
آلهی مثل اصرار بر ظلم نیست و خدا را همیشه گوش بر دعای مظلومان است
و چشم بر کردار ظالمان

و کاری که باید از همه آن را بیشتر دوست داری میانه روی در حق باشد
و عملی مشتمل بر داد که عدل در آن شامل خاص و عام گردد و برضای رعایا نزدیکتر

زیرا که نارضائی عامه خشنودی خاصه را بی اثر و ثمر مینماید و اگر خاصگان
خرسند نباشند با دلخوشی عمومی مورث ضرر و غبن فاحش نشود یعنی اگر
عموم رعیت از تو راضی باشند نارضائی چند تن زیانی نیارد و بر عکس
خوشدلی معدودی خاص جلو بلوای عام را نگیرد

زحمت خاصه بسیار است و کار این طبقه دشوار چون والی در آسایش
و رفاه باشد باری گرانتر از بار توقع و تمنای پی در پی خاصه ندارد
و در گرفتاری کسی که کمتر یاری والی کند خاصگانند که همیشه از انصاف
کراهت و در خواهش اصرار دارند شکر عطا را کمتر بجا آرند و عذر
منع را دیرتر پذیرند اگر حادثه و تشویشی رو نمود عنصر صبر ایشان سست است
و ارکان شکیبائی نادرست برخلاف عامه که ستون دین اند
معنی اجماع مسلمین و مایهٔ کارسازی و دفع دشمن و سپر تیر و تیغ فتن و محن
باندک رعایت و بخششی مسرور شوند و بمختصر نوازشی مهیای جانفشانی گردند

در این صورت باید با ایشان مهرورزی و همواره میل و رغبت تو بطرف
آنها باشد

کسی که در پی عیب مردم افتد و تو را از آن خبردار کند مفسد است باید
او را از خود دور کنی و بدانی که والی بپوشیدن عیب مردم از همه کس
سزاوارتر باشد و معایبی که از تو مستور است در کشف آن اصرار مکن
چه اگر دانستی و بر تو معلوم شد باید باصلاح آن پردازی و آن را که ندانی
دخلی بتو ندارد و حکم آن با خداست پس تا توانی زشتیها را بپوشان
تا خدا هم آنچه را نمیخواهی رعایای تو از تو بدانند بپوشاند

کینهٔ خلایق را در دل راه مده و هر چیزی که آدمی را بانتقام وا میدارد
از نظر محو کن و خود را از هرچه لایق بحال تو نباشد بنادانی زن و در
قبول قول غماز شتاب مکن چه سخن چین خاین است اگرچه خویش را ناصح
قلم میدهد

بخیل را در انجمن مشورت داخل منما زیرا که تو را از راه احسان برگرداند
و گوید مرد بخشنده تهی دست شود همچنین با جبان یعنی شخص ترسنده همرای
مشو و از او استشاره مکن که تو را در اقدام بکارهای خطیر بترساند
نیز عقیده و رای حریص را سخیف دان چه جمع مال را در نظر تو جلوه
دهد و بیاراید و بدان که جبن و بخل و حرص طبیعتهای ناپسند رنگ برنگ
باشد و چون این طباع باهم جمع شد انسان را بخدا بدگمان کند و از فواید
توکل محروم سازد و بدانکه بدترین وزیر تو آن کسی است که پیش از
حکومت تو وزارت اشرار نموده و در عملهای زشت با ایشان همکار بوده
شخصی چنین که ممد و معین گنهکار باشد و همدست مردم جور پیشه و تیره
روزگار نباید و نشاید که از خاصان تو گردد و محرم رازهای نهانی
شود و تو وزیری بهتر از او خواهی یافت با همان کفایت و کاردانی و
نفاذ امر و پیشرفت درست بدون آن صفات ناپسند و خلاف و خطایینی

مردی دانا وارجمند که نه در ظلم ظالم باو کمک کند و نه در گناه گنهکار یار
او باشد و بار اینچنین وزرا برای تو سبکتر است و در هر حال ترا چنانکه
لازم است یاری نمایند و بمهر و محبت تو بیشتر گرایند نیز بغیر تو کمتر انس و
الفت گیرند و راه مغایرت نروند   و بر تو است که وزیری اختیار کنی
دکسی را انیس خلوت خاص و جلیس مجلس عام خویش قرار دهی که در گفتن
حق اگرچه بمذاق تو تلخ آید اصرار نماید و چون هوای نفس ترا بکاری
بیند که خلاف رضای خدا باشد همت بر نهی تو گمارد و ترا از آن عمل
باز دارد

ای مالک خود را بپرهیزگاران و راستگویان ببند و بچسبان و آنی از
ایشان دور مشو و آنها را مگذار که در مدح و ثنای تو مبالغه نمایند و بکارهائی
که نکرده و نسبت آن بتو دروغ است ترا ریشخند کنند و ستایند چه خوش آمد
گفتن بسیار کبر و نخوت آرد و آدمی را بعجب و خودپسندی نزدیک دارد

ومیان نیکوکار و بدکردار تفاوت گذار و اگر نگذاری میل و رغبت مردم
بنیکوکاری کم شود و بدان ببدکرداری عادت کنند   و با هر یک
از این دو طایفه همان کن که خود او کرده یعنی با بدان بدی و با نیکان
نیکی   و چون خواهی از بدگمانی خلق برهی و آسوده باشی با آنها بحسن ظن
معامله نما و بهر یک احسان فرما و باری را که بر دوش دارند سبک
ساز و باظهار کراهت و اکراه بیجهت ایشان را بدغدغه و خیال میفکند از
و بدانکه گمان نیک تو برعیت مبلغی از رنج و زحمت تو کم میکند و رفتار
تو بهر کس بهتر بوده بیشتر سزاوار حسن ظن تو باشد و با کسی که بد سلوک
کرده جا دارد که باو بدگمان باشی و از او ایمن نشوی   و چون آئینی
پسندیده و رسم نیکو بینی و دانی که سران امت با آن سنت عمل کرده اند
و اسباب الفت جماعت و صلاح حال رعیت شده آن را برهم مزن
و مبدل بطریقه دیگر مکن چه ممکن است روش تازه را فواید و منافع

رسم وراه کهنه نباشد و وزر و وبال بدعت و تغییر بگردن تو ماند چنانکه
اجر و ثواب آن وضع سودمند عاید واضع گردد

ای مالک تا توانی با صاحبان فضل و دانش صحبت کن و گوش بگفتار
حکیمان ده مگر بدلالت ایشان دانی اسباب رفاه بلاد و سعادت عباد
چیست و آنرا فراهم آوری و پایه و بنیانی که از پیش مردم را
باستقامت فایز داشته همان را برپا دار و بدانکه رعایا چند طبقه
میباشند و وجود هر طبقه لازم است و هیچ طایفه از طایفهٔ دیگر
بی نیاز نتواند بود و از این طبقات یکی صنف لشگری باشد دیگر کاتبان
کارهای عمومی و امور خصوصی دیگر قاضیان عادل عالم دیگر
عاملان منصف ملایم دیگر اداکنندگان باج و خراج از اهل
ذمه و مسلمان دیگر تجار و صاحبان صنعت و کار دیگر طبقهٔ پست
یعنی درماندگان بیکاره و فقیران بیچاره و برای هر یک از طوایف

مزبوره حضرت عزت جل ذکره سهمی قرار داده و حدود اندازهٔ آنرا
در کتاب کریم و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معین
فرموده و ما عالم آن حدودیم و حافظ آن عهود

اما ثمر و فایدهٔ این طبقات و طوایف بدانکه لشگریان باجازهٔ ملک
متان برای رعیت بمنزلهٔ حصن و حصار اند و قلعهٔ محکم استوار
زینت والیان و ارجمندی دین و ایمان راههای امن و امان
و آسایش رهروان و نظام و قوام کار لشگریان بخراج و باجی است
که دریافت میشود و قوت کار آنها میگردد رفع حاجت خود را
مینمایند و از عهدهٔ دفع دشمن برمی آیند

و نظم و صحت کار این دو طایفه یعنی سپاهی و مالیات دهنده بقضاة
و عمال و کتاب است چه امور و اعمال آنها از خصوصی و عمومی بحکومت
و احکام و عقد معاملات و کتابت اسناد صورت گیرد و معنی پذیرد

منافع هر دو صنف بدست این طوایف جمع و مرتب شود و دارنده بتوسط آنها
بمال و ملک خود مطمئن و از تعدی و ظلم ایمن گردد.

و مبانی راحت و فراغت جمیع طبقات مذکوره را استحکامی نیست مگر
بجماعت تجار و مردم صنعت کار که از اقصای ممالک جلب هرگونه
قماش و متاع نمایند و بصنایع ایشان اهالی بلاد و قصبات بیایند
بازارها را بیارایند و بر زینت و اسباب کارخانه ها بیفزایند

اما طبقه پست که محتاجان و مسکینان باشند جا دارد و سزاوار است
که دارندگان بدستگیری ایشان پردازند و نگذارند که یکباره درمانند
و از دست روند و حق جل و علا برای هر طبقه اندازه قرار داده
و هریک را بر والی آنقدر حق است که کار او باصلاح گراید و با فساد
سر نماید

ای مالک هر وقت خواهی یکی از لشگریان را مأمور امری نمائی آن را

اختیار کن که از خدای تعالی بترسد و مطیع وی و پیغمبر و امام باشد
با دامن پاک و حلم کامل که گاه خشم تند نرود و چون عذر گناه پیش او
آرند بپذیرد و راحت شود با ضعفا برأفت عمل نماید و از عهده جلو
گیری اقویا برآید نه درشتی خوی او را برانگیزاند نه ضعف نفس بنشاند

و از این طایفه صاحبان حسب و آنها را که از خاندان کرم و با شرف نسب اند
برگزین و اشخاصی را که ببزرگی و بزرگواری خو کرده مزیت داده و زمره
که اهل سربلندی و شجاعت و مرد سخا و سماحت باشند برتری نه چه
مالکان این خصال جامع انواع کرامت اند و دارای اقسام مکرمت

و در پرسش حال ایشان چنان باش که پدر و مادر در پرسش حال فرزند و
اگر تقویتی با ایشان کنی آن را پیش خود چیزی مشمار و هر وقت وعده بآنها دادی
آن را وفا کن و ناچیز مپندار چه این تفقدها آن طایفه را بر آن دارد
که دلالت و راهنمائی خود را از تو دریغ ندارند و در حق تو گمان نیک برند

و توجه و التفات اندک خویش را در بارهٔ آنها ترک مکن بخیال اینکه مرحمتهای
بزرگ بایشان میکنی زیرا که لطفی کم در موقعی بکار آید و عنایت زیاد در
موضعی اثر نماید یعنی هر یک در جای خود بکار است و اسباب سربلندی
و استظهار

ای مالک سرداری عساکر تو را کسی شایسته باشد که با آنها در مال خود
مواسات کند و علاوه بر راتبهٔ مقرر بهر یک آنقدر عطا و احسان کند
که بتوانند بستگان نزدیک و متعلقان دور خود را آسوده دارند و چون
این تفضل دیدند البته هم ایشان در جهاد واحد و یکدل و یکجهت مطیع
فرمان تو گردند زیرا که مهر و ملاطفت تو نسبت بآن طبقه اسباب میل و محبت
آن طبقه بتو خواهد شد و نصیحت و دلالت ایشان وقتی سودمند است که
قلباً تمکین والیان امر نمایند و جانب رفعت و حشمت مهتران نگاه دارند و
بار امر و نهی سپهران را گران نشمارند و روزگار فرماندهی ایشان را

دوران محنت نخوانند بلکه زمان استعلای آنها را ایام سعادت و دولت
دانند زوال آن سلطنت نخواهند و انقراض آنرا آرزو نکنند

ای مالک چون سران سپاه خود را در این حال بینی میدان آمال
آنها را وسعت ده و بر حسن خدمت ایشان آفرین گوی و بتحسین
ایشان پرداز و قدر و مقام جمله را ظاهر ساز و زحمات هر یک را
بر زبان آر و مشقتها را شرح ده و بشمار چه این تمجید و اظهار دلیران را
بکار وادارد و ساکن بحرکت را نیز بر سر غیرت و جنبش آرد و باید
کار هر کس را برای خود او شناسی و رنج این را نسبت بآن ندهی و در
اکرام و تعریف هر تن کوتاهی نکنی و مبالغه بحدّ نیز نمائی یعنی نه از آن
بکاهی نه بر آن بیفزائی و کار کوچک احدی را بملاحظهٔ شأن عالی او
بزرگ نخوانی و زحمت بسیار مردی را که جاه و حشمتی ندارد کم نگیری
و اگر امری خطیر رو نمود و تدارک آن بر تو دشوار آمد و ندانستی چه کنی

آن را بخدا ورسول بازگذار چه حق سبحانه وتعالی خود فرموده است
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول

(ای مردمی که ایمان آورده اید خدا ورسول وصاحبان امر را اطاعت
کنید واگر امری رو داد و درباب آن ندانستید چه باید کرد آن را
بخدا ورسول بازگذارید)

و آنکه امری چنین را بخدا بازگذارد بکتاب الله عمل کرده و چون برسول
بازگشت دهد بسنت پیغمبر رفتار نموده و کتاب وسنت جامع احکام است
وسبب اجماع انام در مسائل ومباحث حلال وحرام واجتماع ایشان
در مقاصد ومرام

(ای مالک برای حکومت شرع وانجام مهام قضا کسی را انتخاب کن
که فی الحقیقه بر دیگران برتری داشته باشد در هیچکار در نماند وعرصه

براو تنگ نشود ولجاج خصم وی را بستیزه واندارد و در راه جدل نسپارد
و دیری در لغزش نماند وهمینکه ملتفت حق شد زود بازگشت تواند و پیرامن
طمع نگردد و بآنچه در نظر اول میفهمد قانع نشود بلکه در مطالب غور واستقصا
نماید و در محل شبهه و تردید توقف کند و متمسک بحجت و برهان گردد و
از بازگشت خصم مطلقا نرنجد و در کشف واکتشاف امور دقیق وصابر باشد
وچون حق روشن ومعلوم شد در امضاء آن تأمل و درنگ را جایز نداند
و ستایش زیاد برای او عجب و غرور نیارد و برانگیختن باطل وی را از راه
حق منحرف ومایل ندارد (واز آنجا که درست کار با استقامت کم است
بیشتر از عمل عمال قضا وحکام شرع خبر گیر و درست بفهم که چه کرده و میکنند
و در معاش ایشان نیز وسعت ده تا راه عذر آنها را بسته باشی وبرای
خلاف وخیانت بهانه نداشته باشند و فی الحقیقه محتاج بردم و گرفتن رشوه
وتعارف نشوند

ای مالک در آنچه گفتم با دقتی بلیغ نظر نما و از فساد مفسد بر حذر باش چه این آئین گزین دست خوش اشرار است و گرفتار اغراض دشمنان بدکار بهوای نفس در آن عمل کنند و دین را دستاویز نموده دنیا طلبند و چون چنین است باید عمال خویش را از پیش بیازمائی و پس از امتحان برای جمع مالی بجائی مأمور نمائی و آن چیزها که مخصوصاً باید بنظر داری این است که کسی را بگرفتن هدیه یا میل خود بکاری نگماری و بشغلی نگذاری چه تمام فروع خیانت و جور از این دو اصل بیرون آید و هدیه و طرفداری یا استبداد و خودرائی رونده را از راه امانت خارج دارد و او را بحال استقامت نگذارد

ای مالک برای ولایت و ریاست آزمودگان با حیا از خاندانهای شایسته بدست آر که در اسلام ثابت قدم و در اخلاق کریمه بر دیگران مقدم باشند و این جنس مردم اهل شرافت و عرض و ناموس اند

کمتر طمع دارند و در عاقبت کارها بیشتر نظر کنند و بر مایه گذران ایشان بیفزای تا بواسطه استغنا در صلاح و عفاف خود داری توانند و بحساب از کسی چیزی نستانند آنچه را بدست دارند در آن حیف و میلی ننمایند و با وسعت رزق در صدد مخالفت امر تو و خیانت برنیایند و فرضا که راه خلاف رفتند آن وقت زبان تو بر آنها دراز است و دست باز و در هر حال باید از اعمال عمال خویش با خبر باشی و مفتش صادق و جاسوس امین برای تحقیق کار هر یک فرستی و چون ترا مواظب و مراقب دیدند و دانستند که از ایشان غافل نیستی دست از امانت برندارند و پا در راه تعدی نگذارند مقید بدرستکاری شوند و راه نادرستی نروند باری با مهربانی و مدارا کنند و با اجحاف و اعتساف دم نزنند و با این ملاحظات اگر کسی آهنگ بی اعتدالی نمود و مفتشین راستگو بر آن خلاف یکزبان شدند و شهادت دادند

در عقوبت وی تأمّل مکن و جزای او بده و ننگ و عار او را مجلسی و
آشکار نما تا دیگران عبرت گیرند و از این واقعه پند پذیرند و خراج
ملک و مال دیوان را طوری دریافت کن که صلاح دهنده در آن
باشد و کار گیرنده و سایرین را نیز اصلاح نماید و دانی که احتیاج
مردم همه بخراج و اهل خراج است و مالک مملکت بارتفاع آن محتاج و باید
بآباد کردن زمین بیشتر نظر نمائی تا بگرفتن مالیات چه دریافت مال
دیوان فرع آبادی ملک باشد و پیش از عمارت اقدام باین کار
اسباب خرابی بلاد و پریشانی عباد گردد و چیز درستی عاید گیرنده نشود
ای مالک اگر وقتی رعایا از آفات سماوی از قبیل کمی آب یا بسیاری
آن و تغییر خاک و غرق اراضی و غیرها شکایت کنند و دانی که حاصل
درستی برنداشته اند در خراج و عشر آنها تخفیف ده و ایشان را کمک
کن تا درمانده نشوند و از پا درنیایند و این گذشت برای تو ذخیره ایست

زیراکه

زیراکه بلاد تو را معمور میکند و ولایت را زینت میدهد و عموم اهالی ثناخوان
تو میشوند و صیت عدل و فضل تو باطراف میرسد و اسباب سربلندی و مسرت
خاطر تو میگردد و میتوانی بر آنچه نزد رعایا ذخیره گذاشته تکیه کنی و دل را
بآبادی مملکت قوی داری و مردم کشور نیز برفق و مدارا و حسن انصاف
تو مستظهر باشند و اگر کاری پیش آید تو را امیل و رغبت یاری نمایند و
باری که بر دوش آنها گذاری بیش باشد یا کم برند و ملک با مایه بر تحمل هرگونه
تحمیل قادر است و رعیت مالدار در موقع خرج عاجز نیست بر خلاف آنروز
که دهکده رو بویرانی دارد و سکنه فقیر اند و یقین که در حالی چنین فرمان
دهخدا را نپذیرند و بچیزی نگیرند و مردم هیچ ناحیه مبتلا بفقر و مسکنت
نشوند مگر از جهت حرص و طمع والیان بر جمع مال و عدم اطمینان ایشان
بر باقی ماندن در ولایت و حریص طمّاع که از تجارب روزگار بهره مند نگشته
و در انقلابات جهان کمتر نظر داشته چه داند که هرچه بستم اندوزد حوادث

عالم

عالم آن را بسوزد

ای مالک در دیوان رسایل خود نظر نما و از منشیان آنرا اختیار کن
که فی الحقیقه مختار و برگزیده باشد و والی را ناچار نامه هاست که باید در آن
تدابیر کار و اسرار مکتومهٔ خود را اظهار کند کتابهای چنین کاتب
مخصوص میخواهد و نگارنده جامع مکارم اخلاق که بشأن و بزرگی زیاده
از حد شاد نشود و از جای خود بدر نرود نویسنده که بر خلاف تو جرأت
نماید و در محضر عامه رسم ادب فرو نگذارد در رساندن نوشتجات عمال
بتو غفلت نورزد نیز در صدور جواب تو بآنها اهمال روا ندارد و داده
و گرفتهٔ تو را ثبت نماید و چون خدمتی سودمند برای تو اندیشد در انجام
آن بکوشد و اگر کسی زیان تو را خواهد و مشکلی ترا باشد در دفع آن توانا
باشد و قدر و اندازهٔ شخص خود را در کارها بداند چه هر کس خویش را
نشناخت دیگران را بطریق اولی نشناسد

ای مالک در انتخاب کتاب اعتماد بفطانت و فراست خود مکن و بحسن ظن
و کیاست خویش مطمئن مشو چه طالبان شغل نزد والیان بتصنع خود را نیکو کار
قلم دهند و حسن عمل ظاهر سازند و در باطن راه دیگر روند براستی نصیحت
نکنند حرف خیر نزنند از صدق امانت دور و بحد خیانت نزدیک بیرون
روشن و درون تاریک بنابراین هر یک را بیازمای و ببین پیش از تو
با بندگان صالح چه کرده اند و در خیال عامه ناپس چه اثر گذاشته آن را
که بدرستی و خوبی روشناس و مشتهر شده برگزین تا در خلوص نیت توری
نماند و خدا را بی ریا بنده و بندگان او را بصفا والی باشی و بشأن و
رتبهٔ عالی و متعالی

ای مالک چون حکمرانی را شعبه هاست و هر شعبه باید بدست مردی کافی
پرداخته شود تو از رجال بر سر هر کار آن را گذار که در اعمال خطیره در نماند
و کثرت مشغله هوش او نرباید و اگر در کتاب تو عیبی باشد و تو اغماض

کمی در حضرت عزت مسئولی و از تو بازخواست فرماید و از حال تجار و ارباب
صناعات درست جویا شو و بگماشتگان خود در سفارش ایشان مبالغه
کن چه این دو صنف مقیم باشند یا مسافر در خانهٔ خود کار کنند یا پیله وری
نمایند و مال التجاره باطراف و اکناف برند بصنعت و حرفه مایهٔ گذران
خویش را بچنگ آرند یا در بیع و شری وقت گذارند همه اسباب منفعت
و فایدهٔ ولایت اند و باعث رونق و آبادی ایالت از دور دست
و اقصی بلاد خواسته ها بکوه و دشت و اراضی تو آرند و برای تحصیل مایحتاج
اهالی بجاهای صعب که همه کس را جرأت رفتن نیست روند و راههای سخت
برند و بدانکه این مردم بموافقت راغب اند و از مخالفت هارب
خالی از فتنه و شر بخوف و خطر دگر زند و ضرر جز اینکه اکثر بامساک و
خستی زشت گرفتار اند و مایل باحتکار و فزون کردن اسعار طالب
گران فروختن و مال اندوختن و اصحاب این شعار زندگانی عامه را

دشوار سازد و طبقات دیگر را بزحمت اندازد و مشقت رعایا عیب
والیان است و نقص حکمرانان و فریضهٔ ذمّهٔ تو باشد که مانع احتکار
شوی و ارباب معاملات را نهی از این کار نمائی چنانکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منع فرموده و مرتکب را ملامت نموده و در خرید
و فروش باید سخت گیری نباشد بایع و مشتری بعدالت رفتار کنند
تا بر هیچیک از طرفین سنگین نیاید و مشکل ننماید و اگر احتکار را غدغن
کردی و باز دست از کار خود برنداشتند جزای محتکر را بده اما نه بطور
افراط و اسراف بلکه از روی عدل و انصاف

ای مالک زنهار که از حال فقرا و مساکین غافل مانی و ندانی بر محتاج
بی مال چگونه میگذرد و تنگدستان که از وسایل و تدابیر تحصیل
معاش محروم اند چه میکنند و قوت و لوازم گذران خود را از کجا بدست
می آورند و پوشیده نیست که از این طبقه بعضی بقناعت میگذرانند

و بینوا آل دم نشسته اند برخی سائل اند و بینوائی آنها را بدرخواست و اظهار
فاقه و امیدوارند در هر حال از جمله رعایت کن چنانکه خدا تو را رعایت
کرده و با آنها همان معامله نما که ایزد تعالی با تو نموده از بیت
المال قسمتی برای ایشان منظور دار همچنین از غلهٔ زمینها که برای مسلمانان
در هر بلد مصفی گشته و غنیمت شده و البته دورترین اینطایفه همان حق
نزدیکتر را دارد و نگهبانی باید که هر دو را نگهدارد و با ززنهار که غرور
و کبر تو را مشغول سازد و از پرسش درویشان باز مانی چه انجام مهام
خطیره عذر غفلت از کارهای مختصر نشود و مرد از اقدام بیک نیکی چون
در خوبی دیگر اهمال کرد معذور نباشد پس توجه خود را از تهی دست
مسکین دور مدار و بتکبر و نخوت با این سلسله سخن مگوی و عمل مکن و حال
آن فقیر را که بتو دسترس ندارد و دیگران او را حقیر شمارند و خوار
میپندارند بپرس و از امنای خویش یکی را که اهل تواضع و فروتنی

باشد

باشد بگمار تا مجاری امور درماندگان را بتو عرضه دارد و تو خود حقوق
هر تن از این زمره را طوری ادا نما که در پیش خدا از رو سفید باشی و بدانکه
در میان رعایا اینان بانصاف نیازمندتر باشند و باید بی درنگ و
انتظار بحق خود برسند تا زیاده از حد سختی نه بینند و دست تنگی یکباره
ایشان را پایمال ننماید

ای مالک یتیمان و پیران را که منحول گشته اند فراموش مکن و همواره
در خیال مدد و معاونت آنها باش چه طفل خورد سال و مرد سالخورد اگر کفیلی
نداشته باشد عاجز و ناتوانست و راه و چاره برای تحصیل معاش
ندارد بتوآل نیز دارد که برای خود کاری بسازد و هر چند این
بار بلکه کلیهٔ بار حق بر والیان گران باشد اما خدا برای آنکه طالب
رستگاری و فلاح است و در زحمتها صابر و یقین نموده که باری
تعالی بگفته و وعدهٔ خود وفا مینماید سنگینیها را سبک و صعبها را

سهل میکند

سهل میکند

ای مالک برای صاحبان حاجت یعنی اشخاصی که با تو کار دارند وقتی
معین کن و آنوقت در مجلسی نشین و بار عام ده و خود را مهیا و خاص
شنیدن مطالب عامه دار و بزرگی آفریننده خویش حق سبحانه و
تعالی را بیاد آر و جانب فروتنی و تواضع را مگذار و صاحبمنصبان
و ملازمان حضور را که اسباب رعب و سطوت اند برمی دار تا عارضین را
هیبت نگیرد و بتوانند بجرأت بی لکنت با تو سخن گویند و پریشان حال و
منقلب نشوند و من مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که
میفرمود هرگز امتی پاک نشود مگر حق ضعیف را در آن امت از قوی
بگیرند و نگذارند بیچاره در عرض حال دلباخته گردد و بر خود بلرزد
و زبان او درست یارای سخن گفتن نداشته باشد

ای مالک اگر عارض شرایط احترام نداند و با دب سخن نگوید یا در

گفتن درماند و درست از عهده تقریر بر نیاید چیزی بروی او میار و تند و
متغیر مشو و خود را بالا مگیر و چون چنین کنی و گشاده روئی بخرج دهی حضرت
عزت نیز درهای رحمت خود را بروی تو گشاید و بر ثواب طاعت بیفزاید
و هرگاه عطائی کنی با روی خوش کن و اگر منع نمائی بملاطفت نما و متمسک بعذری
شو تا نرنجند و دلتنگ نشوند و بدانکه بعضی کارها هست که ناچار باید خود
بشخصه رسیدگی کنی و از آنجمله سؤال کارگذاران است که کتاب تو
ندانند در جواب چه نویسند همچنین عرایضی که عمال در حکم آن درمانند
و مردم بشخص تو اظهار کنند

ای مالک کار هر روز را در همان روز بپرداز چه برای روز دیگر کارهای
دیگر باشد و چون بکار تمام طبقات رعایا و طوایف ناس رسیدی و فارغ
ماندی بعبادت و درگاه پروردگار رو آر که آن وقت احسن اوقات و
آن عمل افضل اعمال تو خواهد بود هرچند دقایق و ساعات حکمرانی و پرداختن

کارهای رعایا اگر با خلوص نیت و مایهٔ آسایش خلایق باشد همه پرستش خداست
و موجب رضای حق تعالی و مع ذلک باید وقتی را خاص خود کنی و در آن
اقامهٔ فرایضی که مخصوص رب العباد است نمائی و دین خویش را از این
راه برای خدا خالص سازی و محض تقرب بحضرت عزت از تن و جان در
شب و روز چیزی کامل و تمام که از اندازهٔ وسع خارج نباشد بکار ملک علام
بری و چون بنماز ایستی مردم را از طول آن بتنگ نیاری نیز طوری
بکوتاهی نپردازی که ستون دین ضایع شود و میانه روی در هر حال
خوب است و در هر کار مطلوب و باید بخاطر داشته باشی که بعضی بتو عرض
و مطلب لازم دارند و منتظر تمام شدن نماز و برخی علیل اند و نمیتوانند زیاد
بایستند و در عبادت بمانند و در آن زمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
مرا بیمن میفرستاد از حضرتش پرسیده عرض کردم در میان اهل آن ولایت
من چگونه نماز کنم فرمود چنان نماز گذار که ضعیف ترین ایشان میگذارد

و بمؤمنین مهربان باش

ای مالک زیاد در خلوت بسر مبر و خود را از رعیت پنهان مکن و از نظر
ایشان بسیار غایب مشو چه والی چون خویش را از رعیت دور گرفت
بلطف بخیلی کرده و از مرحمت مضایقه نموده بعلاوه از آگاهی خود کاسته
و اطلاع رعیت نیز از کار والی کم میشود و بسا هست که چیزی کوچک بنظر
آنها بزرگ می آید و زشتی زیبا و خوبی بد و حق و باطل بهم مشتبه میگردد
و والی نیز بشر است و علم غیب ندارد هر چه را از او مخفی داشتند وی
از آن بیخبر ماند و علامت و نشانهٔ نیست که حق بدان شناخته شود و صدق
از کذب متمایز گردد و تو یکی از دو مرد باشی یا در راه حق سخی و بخشنده
بذل و کرم میکنی و آنچه باید بدهی میدهی در این صورت جهتی ندارد که پنهان
باشی و اگر اهل سخا و عطا نیستی مردم بزودی حال را دانسته مأیوس
میشوند و از تو دست میکشند و حال آنکه بیشتر از حاجتهای خلایق بتو چیزی است

که مایه ندارد یعنی شکایت از ستمی باشد یا دادخواهی در معامله و رفتاری
پس در خلوت ماندن تو بجهت خوشایند نیست

ای مالک بدان و میدانی که والیان خواص و نزدیکان دارند و چون
غالباً در این طبقه صفت خودخواهی و میل درازدستی هست تیشه رو بخود باشند
و کمی انصاف آنها را بزیاده روی وا دارد بتطاول حق دیگران برند و راه
تعدی سپرند پس از مال خویش مؤنه و راتبه ایشان معین و مرتب دار
تا از ناچاری بدارائی رعیت چشم ندارند و سنگی پیش پای آنها گذار که قدم
در خاک این و آن نگذارند و از اراضی و املاک بمقربان و بستگان خود
مزرعه و ملکی باقطاع مده و گرنه آب همسایه را بمزرع خویش بندند و گاو فلان
ضعیف را برای خیش گیرند بار آن قصبه را سربار این قریه کنند از این
بردارند و روی آن گذارند مختصر آنها متمتع و مالدار شوند و وزر و وبال
و مظلمه در دنیا و آخرت بگردن تو ماند

ای مالک میان دور و نزدیک تفاوت مگذار و بیگانه و خویش را بیک
چشم بین و حق را همواره برای ذیحق خواه و هرچند این روش و
کار و تحمل و حمل این بار بس دشوار باشد و حکمران را با یار و اغیار پیوسته
در کشمکش و پیکار دارد اما بعد از آنکه در این مخمصه صبر کردی و پافشردی
و از خیال و راه عدل و انصاف منصرف و منحرف نشدی بعاقبتی محمود
و مآلی فرخنده فایز شوی و بسربلندی و جاه و رفعت رسی و هر وقت
کاری کردی که بواسطه آن رعایا بتو گمان حیف و میل و جور و ستمی برند
علت آن کار و عذر خود را برای ایشان واضح و آشکار بگو تا هم نفس
خود را ریاضت دهی هم با رعیت رفق و مدارا کنی و ظاهر ساختن عذر
و بیان سبب فایده دیگر نیز دارد و آن این است که صاحبان ظن را
از طریق خطا بیرون آورد و براه صواب رساند و از باطل خلاص کند
و بحق نایل سازد و اگر دشمنی از تو درخواست صلحی نمود که رضای خدا

درآن بود بپذیر و قبول کن چه مصالحه اسباب آسایش و راحت لشکریانست
و تو خود در عالم صلح فارغ البال و بی خیال باشی و بلاد تو نیز در آن وقت
از نعمت امنیت بهرمند گردد و آباد شود اما پس از آشتی دامن احتیاط را
از دست مده و از خصم تا آنجا که توانی برحذر باش زیرا که اغلب اوقات
دشمن بموافقت گراید تا طرف مقابل را غافل نماید فرصتی بدست آرد
و کار حریف را بسازد یا اقلاً او را در مشقت اندازد و بدگمانی در این
مورد و موقع نیک است و حسن ظن خلاف حزم و عقل باشد

ای مالک چون با دشمنی عهد مودت و پیمانی بستی یا زنهاری دادی
در وفای آن عهد و پیمان ساعی باش و با کسی که از تو امان یافته را
امانت رکو از خیانت خود را دور دار و بجان کوش که آنچه را گفته
بجای آری و داده را عطا نمائی و بدانکه مردم با هواهای مختلفه و آرای
گوناگون بر هیچ چیز آنطور اتفاق نکرده که بر وفای بعهد و درستی پیمان

کرده

کرده و از فرایض الهی این فریضه را همگی دوست داشته اند
بلکه مشرکین هم چون نتایج وخیمه و سوء عاقبت بدعهدی را دیدند بجانب
درست پیمانی گرائیدند و در حفظ میثاق همراهی و اتفاق کردند
و از این راه قوت و پیشرفت حاصل نمودند پس قولی که دادی از آن
برمگرد و عهد خویش را مشکن و دشمن را بعنوان پیمان فریب مده و از
آنجا که حق سبحانه و تعالی عهد و ذمه خود را حرم امن و حصن استوار
امان قرار داده تا محل اطمینان و استظهار مردم باشد بسایه
آن گرایند و در آن ظل ظلیل آسایش نمایند هر کس حرمت این سنت
و احترام این ساحت را منظور ندارد و برخلاف آن جرأت کند خدا
شناس نیست بلکه شقی و جاهل و دنی است و بنده دانا آن باشد که در عهد
و میثاق تقلب و تزویر را یکسو نهد و احدی را باین خدعه فریب ندهد
ای مالک چون عهد بستی بتوجیه و تأویل نقض آن را جایز مشمار و بعد

ازآنکه

از آنکه پیمان را استوار کردی برای آنکه راه مخالفتی برای خود باز گذاری لذا
کلمات و عبارات ذوالوجهین در آن بکار مبر چه در پیشگاه حقیقت
این عذرهای غیر موجه مسموع نباشد و حق را این لطایف الحیل و کید
و شیدها نیکو نیاید و چون بموجب عهد ملتزم امری شدی و در آن
باب کار بر تو سخت و راه تنگ گشت بدون حق آن التزام و تعهد را
فسخ مکن و بصبر گذران تا فرج شامل حال تو شود و عاقبت صبر
نیکوتر از غدر و مکری باشد که از خدا دینی بگردن تو گذارد و تو در دنیا
و آخرت نتوانی از عهدهٔ ادای آن برآئی و وامدار و شرمسار بمانی

ای مالک بترس و بپرهیز از ریختن خونی که حلال نباشد زیرا که هیچ چیز
بیشتر از خونریزی ناحق سبب خشم و غضب خدا و عذاب و نکال آخرت
و زوال نعمت و کوتاهی عمر نشود و حضرت عزت جل ذکره روز قیامت
نخستین حکمی که در میان بندگان خود کند در باب خونهائی است که

ریخته اند پس هرگز بامید قوام و دوام ملک و قدرت و استیلای خود
بریختن خون ناروا و حرام مبادرت و اقدام مکن چه آن تسلط و قوت
حاصل نشود بلکه مورث سستی و ضعف گردد یا این عمل ظالمانه بکلی اسباب
زوال حکومت باشد و آن را بجای دیگر نقل دهد و اگر کسی را بعمد و قصد
کشته باشی بحرف قصاص تن لازم آید و برای تو پیش خدا و نزد من در آن
کبیره هیچ عذری نیست اما در صورتی که بخطا مبتلا باین خطیئه شوی یعنی
در زدن تازیانه و مشت زیاد و شکنجهٔ دیگر که گاهی سبب قتل میشود کسی
بدست تو جان داد باید کبر و نخوت فرمانفرمائی و باد و بروت حکمرانی را
کنار گذاشته دیهٔ مقتول را باولیای او برسانی و آن حق را ادا کنی تا
از عذاب الهی برهی و معاقب نشوی

ای مالک از عجب و خودپسندی احتراز و اجتناب را واجب
دان و بر آنچه مایهٔ کبر و نخوت شود تکیه مکن و مگذار در مدح و ثنای تو

مبالغه نمایند و اغراق گویند چه بهترین فرصتی که شیطان برای ضایع کردن
احسان محسن بدست آرد در این وقت است و نیکوئی نیکوکار را اثنا و
ستایش بسیار بباد غرور و پندار دهد و چون بر رعیتی مهربانی و
کرمی کردی منت بر او منه و آن را مایهٔ مزیت خود مدان و وعده که
برعایا نمائی خلف آن را جایز مشمار زیرا که منت احسان را باطل میکند و
اظهار برتری بر بندگان خدا نور حق را زایل میسازد و خلاف وعده
نزد خالق و خلق کاری زشت و مبغوض باشد و حضرت باری عز اسمه
فرموده کَبُرَ مَقتاً عِندَ الله اَن تقولوا ما لا تفعلونَ (چه بسیار
ناپسند است نزد خدا که بگویند فلان کار را میکنیم و نکنند)
ای مالک پیش از آنکه زمان امری در رسد در اقدام شتاب مکن
و چون وقت شد خود را بحرص در آن میفکن و در کاری که حقیقت و عاقبت
آن را ندانی باصرار و ابرام مباشر مشو و اگر دانستی و گردنی

بود اهمال و سستی را در آن بهل و سهل و آسان مگیر و حاصل آنکه اشیا را
در موضع خود گذار و عمال را در موقع خویش بجای آر و آنچه را که تمام
مردم در آن حق دارند و خاص مواسات است بخود اختصاص مده و
و تغافل در چیزی که دیده ها دیده و مردم دانسته اند باعث رنج و
مورث زحمت است و گرفتنی از تو گرفته شود و بغیر رسد و بسی
نگذرد که حجابهای غفلت را بر دارند و داد مظلوم را از ظالم بستانند
ای مالک زمام و عنان تندی و تغیر خویش را بدست گیر و مالک آن
باش و دست اذیت و زبان بد خود را نگاهدار و از تمام این
معایب دوری گزین و مگذار نفس تو سرکشی نماید و هوس در تو
متمکن گردد و در سورت غضب و شدت آشفتگی بکار زمی ناهنجار
مبادرت کنی و از روی سخط و قهر حکمی نمائی و بخود داری کوشش
تا آتش خشم تو فرو نشیند و بحال اختیار آئی و اگر بازگشت

خود را بپروردگار یادآوری این جمله بر تو آسان گردد و طبیعت بمیل و بی اعتدالی نگراید و بر تو واجب است که همواره سیر پسندیدهٔ گذشتگان و رسوم و آداب حکمرانان عادل را که پیش از تو بوده‌اند و ملکات ستوده داشتند بخاطر داشته باشی و آثار و احادیث پیغمبر صلّی الله علیه و آله و آنچه را که در کتاب کریم ذکر شده بنظر گیری و رفتار و کرداری که از ما دیده بدان اقتدا کنی و با علی درجه در قبول و اجرای آنچه در این عهد بر تو شمردم و صحت و حقیقت آن را بدلیل و برهان روشن کردم جهد نمائی تا نفس تو را بهانه نباشد و در خواهش خود شتاب نکند و خداست که خلق را از بدی حفظ نماید و توفیق خیر دهد و در عهدی که رسول الله صلّی الله علیه و آله با من نموده و در سفارشهای خود فرموده اهم و الزم از همه ترغیب بنماز و زکوة باشد و مهر و شفقت بر بندگانی که مالک آنها میباشیم و عهدی را که برای تو نوشتم باین مطلب ختم میکنم

میکنم و کسی را قوت و قدرت کاری نیست مگر بیاری خدا و پروردگار تو جلّ و علا

(و از این عهد است)

و از حضرت عزت درخواست میکنم که برحمت واسعه و کمال قدرت خود و توانائی که در اعطای هر خوبی دارد عنایت نماید و مرا و تو را بچیزی که رضای او در آن است موفق فرماید و بتوانیم در کارها که کرده‌ایم در پیشگاه احدیت و نزد بندگان او عذر موجه داشته باشیم و مردم ما را بخوبی بستایند و اثر نیکو از ما در بلاد بماند و نعمت کامل شامل حال شود و کرامت حق تعالی درباره هر یک دو چندان گردد و مآل کار من و تو بسعادت و شهادت باشد و ما بسوی آن حضرت جلّ جلاله و عمّ نواله گراینده‌ایم والسلام علی رسول الله صلّی الله علیه و آله

اما اصل نامهٔ مبارکه و عین عهد این است

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما امر به عبد الله علي امير المؤمنين مالك بن
الحارث الاشتر في عهده اليه حين ولاه مصر جبوة
خراجها وجهاد عدوها واستصلاح اهلها وعمارة
بلادها امره بتقوى الله وايثار طاعته واتباع
ما امر به في كتابه من فرائضه وسننه التي لا يسعد
احد الا باتباعها ولا يشقى الا مع جحودها واضاعتها
وان ينصر الله سبحانه بيده وقلبه ولسانه فانه
جل اسمه قد تكفل بنصر من نصره واعزاز من اعزه
وامره ان يكسر من نفسه عند الشهوات وينزعها
عند الجمحات فان النفس امارة بالسوء الا ما رحم
الله ثم اعلم يا مالك اني قد وجهتك الى بلاد قد

جرت

جرت عليها دول قبلك من عدل وجور وان الناس
ينظرون من امورك في مثل ما كنت تنظر فيه من
امور الولاة قبلك ويقولون فيك ما كنت تقول
فيهم وانما يستدل على الصالحين بما يجري الله لهم
على السن عباده فليكن احب الذخائر اليك ذخيرة
العمل الصالح فاملك هواك وشح بنفسك عما لا
يحل لك فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما احببت
وكرهت واشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم
واللطف بهم ولا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتنم
اكلهم فانهم صنفان اما اخ لك في الدين واما نظير
لك في الخلق يفرط منهم الزلل وتعرض منهم العلل
ويؤتى على ايديهم في العمد والخطاء فاعطهم من

عفوك

عفوك وصفحك مثل الذي تحب ان يعطيك الله
من عفوه وصفحه فانك فوقهم ووالي الامر عليك
فوقك والله فوق من ولاك وقد استكفاك امرهم
وابتلاك بهم لا تنصبن نفسك لحرب الله تعالى فانه
لا يدي لك بنقمته ولا غنى بك عن عفوه ورحمته
ولا تندمن على عفو ولا تبجحن بعقوبة ولا تسرعن
الى بادرة وجدت عنها مندوحة ولا تقولن اني
مؤمر آمر فاطاع فان ذلك ادغال في القلب و
منهكة للدين وتقرب من الغير واذا احدث لك
ما انت فيه من سلطانك ابهة او مخيلة فانظر
الى عظم ملك الله فوقك وقدرته منك على ما لا
تقدر عليه من نفسك فان ذلك يطامن اليك من

طماحك ويكف عنك من غربك ويفيء اليك بما
عزب عنك من عقلك اياك ومساماة الله في عظمته
والتشبه به في جبروته فان الله يذل كل جبار و
يهين كل مختال انصف الله وانصف الناس من
نفسك ومن خاصة اهلك ومن لك فيه هوى من
رعيتك فانك الا تفعل تظلم ومن ظلم عباد الله
كان الله خصمه دون عباده ومن خاصمه الله ادحض
حجته وكان لله حربا حتى ينزع ويتوب وليس شيء
ادعى الى تغيير نعمة الله وتعجيل نقمته من اقامة على
ظلم فان الله سميع دعوة المضطهدين وهو للظالمين بالمرصاد
وليكن احب الامور اليك اوسطها في الحق واعمها
في العدل واجمعها لرضى الرعية فان سخط العامة يجحف

برضى الخاصة وان سخط الخاصة يغتفر مع رضى العامة
وليس احد من الرعية اثقل على الوالي مؤنة في الرخاء
واقل معونة له في البلاء واكره للانصاف واسأل
بالالحاف واقل شكراً عند الاعطاء وابطأ عذراً
عند المنع واضعف صبراً عند ملمات الدهر من اهل
الخاصة وانما عمود الدين وجماع المسلمين والعدة
للاعداء العامة من الامة فليكن صغوك لهم وميلك
معهم وليكن ابعد رعيتك منك واشنأهم عندك
اطلبهم لمعايب الناس فان في الناس عيوباً الوالي
احق من سترها فلا تكشفن عما غاب عنك منها فانما
عليك تطهير ما ظهر لك والله يحكم على ما غاب
عنك فاستر العورة ما استطعت يستر الله منك

ما تحب ستره من رعيتك اطلق عن الناس عقدة كل
حقد واقطع عنك سبب كل وتر وتغاب عن كل ما لا
يصح لك ولا تعجلن الى تصديق ساع فان الساعي غاش
وان تشبه بالناصحين ولا تدخلن في مشورتك بخيلاً
يعدل بك عن الفضل ويعدك الفقر ولا جباناً يضعفك
عن الامور ولا حريصاً يزين لك الشره بالجور فان البخل
والجبن والحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله ان
شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيراً ومن شركهم
في الآثام فلا يكونن لك بطانة فانهم اعوان الاثمة
واخوان الظلمة وانت واجد منهم خير الخلف ممن له
مثل آرائهم ونفاذهم وليس عليه مثل آصارهم
واوزارهم ممن لم يعاون ظالماً على ظلمه ولا آثماً على

اثمه اولئك اخف عليك مؤنة واحسن لك معونة
واحنى عليك عطفا واقل لغيرك الفا فاتخذ اولئك خاصة
لخلواتك وحفلاتك ثم ليكن آثرهم عندك اقولهم
بمر الحق واقلهم مساعدة فيما يكون منك مما كره
الله لاوليائه واقعا ذلك من هواك حيث وقع والصق
باهل الورع والصدق ثم رضهم على ان لا يطروك
ولا يبجحوك بباطل لم تفعله فان كثرة الاطراء
تحدث الزهو وتدنى من العزة ولا يكونن المحسن و
المسئ عندك بمنزلة سواء فان في ذلك تزهيدا
لاهل الاحسان في الاحسان وتدريبا لاهل الاساءة
في الاساءة والزم كلا منهم ما الزم نفسه واعلم
انه ليس شئ بادعى الى حسن ظن وال برعيته من

احسانه اليهم وتخفيفه المؤنات عليهم وترك
استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم فليكن منك
في ذلك امر يجتمع لك به حسن الظن برعيتك فان
حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا وان احق من
حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده وان احق
من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك عنده ولا تنقض
سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة واجتمعت
بها الالفة وصلحت عليها الرعية ولا تحدثن
سنة تضر بشئ من ماضى تلك السنن فيكون الاجر
لمن سنها والوزر عليك بما نقضت منها واكثر مدارسة
العلماء ومنافثة الحكماء في تثبيت ما صلح عليه
امر بلادك واقامة ما استقام الناس قبلك واعلم

أنّ الرعيّة طبقات لا يصلح بعضها إلا ببعض ولا غنى
ببعضها عن بعض فمنها جنود الله ومنها كتّاب العامّة
والخاصّة ومنها قضاة العدل ومنها عمّال الإنصاف
والرفق ومنها أهل الجزية والخراج من أهل الذمّة
ومسلمة الناس ومنها التجّار وأهل الصناعات ومنها
الطبقة السفلى من ذوي الحاجة والمسكنة وكلٌّ قد
سمّى الله سهمه ووضع على حدّه وفريضته في كتابه
وسنّة نبيّه صلّى الله عليه وآله عهداً منه وعندنا
محفوظاً فالجنود بإذن الله حصون الرعيّة وزين الولاة
وعزّ الدين وسبل الأمن وليس تقوم الرعيّة إلا بهم ثمّ
لا قوام للجنود إلا بما يخرج الله لهم من الخراج الذي
يقوون به على جهاد عدوّهم ويعتمدون عليه فيما

أصلحهم ويكون من وراء حاجتهم ثمّ لا قوام لهذين
الصنفين إلا بالصنف الثالث من القضاة والعمّال
والكتّاب لما يحكمون من المعاقد ويجمعون من المنافع
ويؤتمنون عليه من خواصّ الأمور وعوامّها ولا قوام
لهم جميعاً إلا بالتجّار وذوي الصناعات فيما يجتمعون
عليه من مرافقهم ويقيمونه من أسواقهم ويكفونهم
من الترفّق بأيديهم ممّا لا يبلغه رفق غيرهم ثمّ الطبقة
السفلى من أهل الحاجة والمسكنة الذين يحقّ رفدهم
ومعونتهم وفي الله لكلٍّ سعة ولكلٍّ على الوالي حقّ
بقدر ما يصلحه فولّ من جنودك أنصحهم في نفسك لله
ولرسوله ولإمامك وأنقاهم جيباً وأفضلهم حلماً
ممّن يبطئ عن الغضب ويستريح إلى العذر ويرأف بالضعفاء

وينبو على الأقوياء وممن لا يثيره العنف ولا يقعد
به الضعف ثم الصق بذوي الأحساب وأهل البيوتات
الصالحة والسوابق الحسنة ثم أهل النجدة والشجاعة
والسخاء والسماحة فإنهم جماع من الكرم وشعب من
العرف ثم تفقد من أمورهم ما يتفقده الوالدان من
ولدهما ولا يتفاقمن في نفسك شيء قويتهم به ولا
تحقرن لطفاً تعاهدتهم به فإنه داعية لهم إلى بذل
النصيحة لك وحسن الظن بك ولا تدع تفقد لطيف
أمورهم اتكالاً على جسيمها فإن لليسير من لطفك
موضعاً ينتفعون به وللجسيم موقعاً لا يستغنون عنه
وليكن آثر رؤوس جندك عندك من واساهم في
معونته وأفضل عليهم من جدته بما يسعهم ويسع

من وراءهم من خلوف أهليهم حتى يكون همهم هماً
واحداً في جهاد العدو فإن عطفك عليهم يعطف قلوبهم
عليك ولا تصح نصيحتهم إلا بحيطتهم على ولاة أمورهم
وقلة استثقال دولهم وترك استبطاء انقطاع مدتهم
فافسح في آمالهم وواصل من حسن الثناء عليهم وتعديد
ما أبلى ذوو البلاء منهم فإن كثرة الذكر لحسن فعالهم
تهز الشجاع وتحرض الناكل إن شاء الله ثم اعرف لكل
امرئ منهم ما أبلى ولا تضمن بلاء امرئ إلى غيره ولا
تقصرن به دون غاية بلائه ولا يدعونك شرف
امرئ إلى أن تعظم من بلائه ما كان صغيراً ولا ضعة
امرئ إلى أن تستصغر من بلائه ما كان عظيماً واردد
إلى الله ورسوله ما يضلعك من الخطوب ويشتبه عليك

من الأمور فقد قال الله سبحانه لقوم أحب إرشادهم
يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي
الأمر منكم فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله والرسول
فالراد إلى الله الآخذ بمحكم كتابه والراد إلى الرسول
الآخذ بسنته الجامعة غير المفرقة ثم اختر للحكم
بين الناس أفضل رعيتك في نفسك ممن لا تضيق به
الأمور ولا تمحكه الخصوم ولا يتمادى في الزلة ولا
يحصر من الفيء إلى الحق إذا عرفه ولا تشرف نفسه على
طمع ولا يكتفي بأدنى فهم دون أقصاه أوقفهم
في الشبهات وآخذهم بالحجج وأقلهم تبرما بمراجعة
الخصم وأصبرهم على تكشف الأمور وأصرمهم عند
اتضاح الحكم ممن لا يزدهيه إطراء ولا يستميله

إغراء وأولئك قليل ثم أكثر تعاهد قضائه وافسح
له في البذل ما يزيح علته وتقل معه حاجته إلى
الناس وأعطه من المنزلة لديك ما لا يطمع فيه غيره
من خاصتك ليأمن بذلك اغتيال الرجال له عندك
فانظر في ذلك نظرا بليغا فإن هذا الدين قد كان
أسيرا في أيدي الأشرار يعمل فيه بالهوى وتطلب
به الدنيا ثم انظر في أمور عمالك فاستعملهم اختبارا
ولا تولهم محاباة وأثرة فإنهما جماع من شعب الجور
والخيانة وتوخ منهم أهل التجربة والحياء من أهل
البيوتات الصالحة والقدم في الإسلام المتقدمة
فإنهم أكرم أخلاقا وأصح أعراضا وأقل في المطامع
إشرافا وأبلغ في عواقب الأمور نظرا ثم أسبغ عليهم

الأرزاق فإنّ ذلك قوّة لهم على استصلاح أنفسهم
وغنىً لهم عن تناول ما تحت أيديهم وحجّة عليهم إن خالفوا
أمرك أو ثلموا أمانتك ثمّ تفقّد أعمالهم وابعث
العيون من أهل الصدق والوفاء عليهم فإنّ تعاهدك
في السرّ لأمورهم حدوة لهم على استعمال الأمانة والرفق
بالرعيّة وتحفّظ من الأعوان فإن أحد منهم بسط يده
إلى الخيانة اجتمعت بها عليه عندك أخبار عيونك
اكتفيت بذلك شاهداً فبسطت عليه العقوبة في بدنه و
أخذته بما أصاب من عمله ثمّ نصبته في مقام المذلّة
ووسمته بالخيانة وقلّدته عار التهمة وتفقّد أمر
الخراج بما يصلح أهله فإنّ في صلاحه وصلاحهم
صلاحاً لمن سواهم ولا صلاح لغيرهم إلّا بهم لأنّ

النّاس كلّهم عيال على الخراج وأهله وليكن نظرك
في عمارة الأرض أبلغ من نظرك في استجلاب الخراج
لأنّ ذلك لا يدرك إلّا بالعمارة ومن طلب الخراج
بغير عمارة أخرب البلاد وأهلك العباد ولم يستقم
أمره إلّا قليلاً فإن شكوا ثقلاً أو علّة أو انقطاع شرب
أو بالّة أو إحالة أرض اغتمرها غرق أو أجحف بها عطش
خفّفت عنهم ما ترجو أن يصلح به أمرهم ولا يثقلنّ
عليك شيء خفّفت به المؤونة عنهم فإنّه ذخر يعودون
به عليك في عمارة بلادك وتزيين ولايتك مع استجلابك
حسن ثنائهم وتبجّحك باستفاضة العدل فيهم معتمداً
فضل قوّتهم بما ذخرت عندهم من إجمامك لهم و
الثقة منهم بما عوّدتهم من عدلك عليهم في رفقك

بهم فربما حدث من الأمور ما إذا عولت فيه عليهم
من بعد احتملوه طيبة أنفسهم به فإن العمران محتمل
ما حملته وإنما يؤتى خراب الأرض من إعواز أهلها
وإنما يعوز أهلها لإشراف أنفس الولاة على الجمع وسوء
ظنهم بالبقاء وقلة انتفاعهم بالعبر ثم انظر في حال
كتابك فول على أمورك خيرهم واخصص رسائلك
التي تدخل فيها مكائدك وأسرارك بأجمعهم لوجود
صالح الأخلاق ممن لا تبطره الكرامة فيجترئ بها
عليك في خلاف لك بحضرة ملإ ولا تقصر به الغفلة
عن إيراد مكاتبات عمالك عليك وإصدار جواباتها
على الصواب عنك فيما يأخذ لك ويعطي منك ولا يضعف
عقدا اعتقده لك ولا يعجز عن إطلاق ما عقد عليك

ولا يجهل مبلغ قدر نفسه في الأمور فإن الجاهل بقدر
نفسه يكون بقدر غيره أجهل ثم لا يكن اختيارك
إياهم على فراستك واستنامتك وحسن الظن منك
فإن الرجال يتعرفون لفراسات الولاة بتصنعهم
وحسن خدمتهم ليس وراء ذلك من النصيحة والأمانة
شيء ولكن اختبرهم بما ولوا للصالحين قبلك فاعمد
لأحسنهم كان في العامة أثرا وأعرفهم بالأمانة وجها
فإن ذلك دليل على نصيحتك لله ولمن وليت أمره واجعل
لرأس كل أمر من أمورك رأسا منهم لا يقهره كبيرها
ولا يتشتت عليه كثيرها ومهما كان في كتابك
من عيب فتغابيت عنه ألزمته ثم استوص بالتجار
وذوي الصناعات وأوص بهم خيرا المقيم منهم ببدنه

والمضطرب بماله والمترفق ببدنه فانهم مواد المنافع
واسباب المرافق وجلابها من المباعد والمطارح في
برك وبحرك وسهلك وجبلك وحيث لا يلتئم الناس
لمواضعها ولا يجترئون عليها فانهم سلم لا تخاف بائقته
وصلح لا تخشى غائلته وتفقد امورهم بحضرتك
وفي حواشي بلادك واعلم مع ذلك ان في كثير منهم
ضيقا فاحشا وشحا قبيحا واحتكارا للمنافع وتحكما
للبياعات وذلك باب مضرة للعامة وعيب على الولاة
فامنع من الاحتكار فان رسول الله صلى الله عليه وآله منع
منه وليكن البيع بيعا سمحا بموازين عدل واسعار لا
تجحف بالفريقين من البائع والمبتاع فمن قارف حكرة
بعد نهيك اياه فنكل به وعاقب من غير اسراف ثم

الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم
والمساكين والمحتاجين واهل البؤسى والزمنى فان
في هذه الطبقة قانعا ومعترا فاحفظ لله ما استحفظك
من حقه فيهم واجعل لهم قسما من بيت مالك وقسما
من غلات صوافي الاسلام في كل بلد فان للاقصى منهم
مثل الذي للادنى وكل قد استرعيت حقه فلا يشغلنك
عنهم بطر فانك لا تعذر بتضييع التافه لاحكامك
الكثير المهم فلا تشخص همك عنهم ولا تصعر خدك
لهم وتفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه
العيون وتحقره الرجال ففرغ لاولئك ثقتك من
اهل الخشية والتواضع فليرفع اليك امورهم ثم
اعمل فيهم بالاعذار الى الله سبحانه يوم تلقاه فان

هؤلاء من بين الرعية أحوج إلى الإنصاف من غيرهم
وكلٌ فأعذر إلى الله في تأدية حقه إليه وتعهد
أهل اليتم وذوي الرقة في السن ممن لا حيلة له ولا
ينصب للمسألة نفسه وذلك على الولاة ثقيل والحق
كله ثقيل وقد يخففه الله على أقوام طلبوا العافية
فصبّروا أنفسهم ووثقوا بصدق موعود الله لهم
واجعل لذوي الحاجات منك قسماً تفرغ لهم فيه
شخصك وتجلس لهم مجلساً عاماً فتتواضع فيه لله الذي
خلقك وتقعد عنهم جندك وأعوانك من أحراسك
وشرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متتعتع فإني
سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في غير
موطن لن تقدس أمة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه

من القوي غير متتعتع ثم احتمل الخرق منهم والعي
ونحّ عنك الضيق والأنف يبسط الله عليك بذلك
أكناف رحمته ويوجب لك ثواب طاعته وأعط ما
أعطيت هنيئاً وامنع في إجمال وإعذار ثم أمور من
أمورك لا بد لك من مباشرتها منها إجابة عمالك
بما يعيا عنه كتابك ومنها إصدار حاجات الناس
عند ورودها عليك مما تحرج به صدور أعوانك
وامض لكل يوم عمله فإن لكل يوم ما فيه واجعل
لنفسك فيما بينك وبين الله أفضل تلك المواقيت
وأجزل تلك الأقسام وإن كانت كلها لله إذا صلحت
فيه النية وسلمت منها الرعية وليكن في خاصة
ما تخلص لله به دينك إقامة فرائضه التي هي له

خاصّة فاعط الله من بدنك في ليلك ونهارك ووفّ
ما تقرّبت به الى الله من ذلك كاملاً غير مثلوم ولا
منقوص بالغاً من بدنك ما بلغ واذا قمت في صلوتك
للناس فلا تكوننّ منفّراً ولا مضيّعاً فانّ في الناس
من به العلّة وله الحاجة وقد سئلت رسول الله
صلّى الله عليه واله حين وجّهني الى اليمن كيف
اصلّي بهم فقال صلّ بهم كصلوة اضعفهم وكن
بالمؤمنين رحيماً وامّا بعد هذا فلا تطوّلنّ احتجابك
عن رعيّتك فانّ احتجاب الولاة عن الرعيّة شعبة
من الضيق وقلّة علم بالامور والاحتجاب منهم يقطع
عنهم علم ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم الكبير
ويعظم الصغير ويقبح الحسن ويحسن القبيح ويشاب

الحقّ بالباطل وانّما الوالي بشر لا يعرف ما توارى
عنه الناس به من الامور وليست على الحقّ سمات
يعرف بها ضروب الصدق من الكذب وانّما انت احد
رجلين امّا امرؤ سخت نفسك بالبذل في الحقّ ففيم
احتجابك من واجب حقّ تعطيه او فعل كريم تسديه
او مبتلى بالمنع فما اسرع كفّ الناس عن مسئلتك
اذا ايسوا من بذلك مع انّ اكثر حاجات الناس اليك ما لا
مؤنة فيه عليك من شكاة مظلمة او طلب انصاف في
معاملة ثمّ انّ للوالي خاصّة وبطانة فيهم استئثار
وتطاول وقلّة انصاف فاحسم مؤنة اولئك بقطع
اسباب تلك الاحوال ولا تقطعنّ لاحد من حاشيتك
وحامّتك قطيعة ولا يطمعنّ منك في اعتقاد عقدة

تضر بمن يليها من الناس في شرب او عمل مشترك يحملون
مؤونته على غيرهم فيكون مهنأ ذلك لهم دونك
وعيبه عليك في الدنيا والآخرة والزم الحق من
لزمه من القريب والبعيد وكن في ذلك صابرا محتسبا
واقعا ذلك من قرابتك وخاصتك حيث وقع وابتغ
عاقبته بما يثقل عليك منه فان مغبة ذلك محمودة وان
ظنت الرعية بك حيفا فاصحر لهم بعذرك واعدل عنك
ظنونهم باصحارك فان في ذلك رياضة منك لنفسك
ورفقا برعيتك واعذارا تبلغ فيه حاجتك من تقويمهم
على الحق ولا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك لله فيه
رضا فان في الصلح دعة لجنودك وراحة من همومك
وامنا لبلادك ولكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد

صلحه فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالحزم
واتهم في ذلك حسن الظن وان عقدت بينك وبين
عدوك عقدة او البسته منك ذمة فحط عهدك
بالوفاء وارع ذمتك بالامانة واجعل نفسك جنة
دون ما اعطيت فانه ليس من فرائض الله شيء الناس
اشد عليه اجتماعا مع تفرق اهوائهم وتشتت آرائهم
من تعظيم الوفاء بالعهود وقد لزم ذلك المشركون
فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب الغدر
فلا تغدرن بذمتك ولا تخيسن بعهدك ولا تختلن
عدوك فانه لا يجترئ على الله الا جاهل شقي وقد
جعل الله عهده وذمته امنا افضاه بين العباد
برحمته وحريما يسكنون الى منعته ويستفيضون الى

جوارِهِ فلا إدغالَ ولا مدالسةَ ولا خداعَ فيه ولا
تعقد عقداً تجوزُ فيه العللُ ولا تعولنَّ على لحنِ القولِ
بعدَ التأكيدِ والتوثقةِ ولا يدعونكَ ضيقُ أمرٍ
لزمكَ فيه عهدُ اللهِ إلى طلبِ انفساخهِ بغيرِ حقٍّ فإنَّ صبركَ
على ضيقِ أمرٍ ترجو انفراجهُ وفضلَ عاقبتهِ خيرٌ من
غدرٍ تخافُ تبعتهُ وأن تحيطَ بكَ من اللهِ فيه طلبةٌ
لا تستقيلُ فيها دنياكَ ولا آخرتكَ إياكَ والدماءَ
وسفكها بغيرِ حلها فإنهُ ليسَ شيءٌ أدعى لنقمةٍ ولا أعظمَ
لتبعةٍ ولا أحرى بزوالِ نعمةٍ وانقطاعِ مدةٍ من سفكِ
الدماءِ بغيرِ حقها والله سبحانهُ مبتدئٌ بالحكمِ بين العبادِ
فيما تسافكوا من الدماءِ يومَ القيمةِ فلا تقوينَّ سلطانكَ
بسفكِ دمٍ حرامٍ فإنَّ ذلكَ مما يضعفهُ ويوهنهُ بل يزيلهُ

وينقلهُ ولا عذرَ لكَ عندَ اللهِ ولا عندي في قتلِ العمدِ
لأنَّ فيهِ قودَ البدنِ وإن ابتليتَ بخطاءٍ وأفرطَ عليكَ
سوطكَ أو يدكَ بعقوبةٍ فإنَّ في الوكزةِ فما فوقها مقتلةً
فلا تطمحنَّ بكَ نخوةُ سلطانكَ عن أن تؤدي إلى أولياءِ
المقتولِ حقهم وإياكَ والإعجابَ بنفسكَ والثقةَ
بما يعجبكَ منها وحبَّ الإطراءِ فإنَّ ذلكَ من أوثقِ فرصِ
الشيطانِ في نفسهِ ليمحقَ ما يكونُ من إحسانِ المحسنِ
وإياكَ والمنَّ على رعيتكَ بإحسانكَ أو التزيدَ فيما
كانَ من فعلكَ أو أن تعدهم فتتبعَ موعودكَ بخلفكَ
فإنَّ المنَّ يبطلُ الإحسانَ والتزيدَ يذهبُ بنورِ الحقِّ
والخلفَ يوجبُ المقتَ عندَ اللهِ والناسِ قالَ اللهُ تعالى
كبرَ مقتاً عندَ اللهِ أن تقولوا ما لا تفعلونَ إياكَ والعجلةَ

بالامور قبل اوانها او التساقط فيها عند امكانها
او اللجاجة فيها اذا تنكرت او الوهن عنها اذا استوضحت
فضع كل امر موضعه واوقع كل عمل موقعه واياك و
الاستئثار بما الناس فيه اسوة والتغابي عما يعنى به مما قد
وضح للعيون فانه مأخوذ منك لغيرك وعما قليل تنكشف
عنك اغطية الامور وينتصف منك للمظلوم املك
حمية انفك وسورة حدك وسطوة يدك وغرب
لسانك واحترس من كل ذلك بكف البادرة وتأخير
السطوة حتى يسكن غضبك فتملك الاختيار ولن
تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد
الى ربك والواجب عليك ان تتذكر ما مضى لمن تقدمك
من حكومة عادلة او سنة فاضلة او اثر عن نبينا عليه السلام

او فريضة في كتاب الله فتقتدي بما شاهدت مما
عملنا به فيها وتجتهد لنفسك في اتباع ما عهدت
اليك في عهدي هذا واستوثقت به من الحجة لنفسي
عليك لكيلا تكون لك علة عند تسرع نفسك الى
هواها فلن يعصم من السوء ولا يوفق للخير الا الله تعالى
وقد كان فيما عهد الى رسول الله صلى الله عليه وآله
في وصاياه تحضيض على الصلوة والزكوة وما ملكت
ايمانكم فبذلك اختم لك بما عهدت ولا قوة الا بالله
العلي العظيم

ومن هذا العهد

وانا اسأل الله بسعة رحمته وعظيم قدرته على اعطاء
كل رغبة ان يوفقني واياك لما فيه رضاه من الاقامة

عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ مَعَ حُسْنِ الثَّنَا
فِي الْعِبَادِ وَجَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ وَتَمَامِ النِّعْمَةِ وَ
تَضْعِيفِ الْكَرَامَةِ وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ
الشَّهَادَةِ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

كَتَبَهُ الْعَبْدُ الْمُخَاطِي وَالتَّرِقُ الْآثِمُ الْفَانِي مُصْطَفَى بْنُ مُحَمَّد النَّجْم آبادي غفر ذنوبه ١٣٢١